

The background of the cover is an impressionist painting. It depicts a group of people in a landscape. In the foreground, a man wearing a wide-brimmed straw hat and a light-colored shirt is crouching down, possibly working with the ground. To his right, another person is seated, and further back, a man in a red shirt stands near a white wall. The background shows more figures in a hilly, wooded area under a sky with soft, yellow and blue clouds. The overall style is characteristic of Impressionism, with visible brushstrokes and a focus on light and color.

ندا محجل

از بدن تا هنر

پدیدارشناسی زیبایی شناختی مرلوپونتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از بدن تا هنر

(پدیدارشناسی زیبایی‌شناختی مرلوپونتی)

نوشته دکتر ندا محجل





سرشناسه	: مجلد ندا، ۱۳۶۳ -
عنوان و نام پخشگر	: از بدن تا هنر: (پنجارشناسی رهیابشناسانه، مرلوپونتی)/ نوشته ندا محجل
مشخصات نشر	: تهران: فرزانگه، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۶۸ ص: (مصور/بخش رنگ)، جدول، ۱۴×۲۱ ص: ۸۰۰۰۰۰
شابک	: 978-622-99492-4-5
وضعیت فهرست نویسی	: ایفا
پانداخت	: کتابخانه: ص: ۱۶۱ - ۱۶۵.
پانداخت	: ایفا.
عنوان دیگر	: پنجارشناسی رهیابشناسانه، مرلوپونتی.
موضوع	: مرلوپونتی، مورس، ۱۹۰۸ - ۱۹۶۱ م. -- معلومات -- نقاشی
موضوع	: Merleau-Ponty, Maurice -- Knowledge
موضوع	: Merleau-Ponty, Maurice -- Painting
موضوع	: مرلوپونتی، مورس، ۱۹۰۸ - ۱۹۶۱ م. -- نقد و تفسیر
موضوع	: Merleau-Ponty, Maurice -- Criticism and interpretation
موضوع	: بدن انسان در هنر
	: Human figure in art
	: رهیابشناسی
	: Aesthetics
	: امپرسیونیسم (هنر)
	: Impressionism (Art)
	: B۳۳۲۰
رده بندی کنگره	: ۱۳۱/۳۴
رده بندی دیویی	: ۸۶۹۲۱۹۰
شماره کتابشناسی ملی	: ایفا
اطلاعات رکورد کتابخانه	: ایفا

از بدن تا هنر

نویسنده:	ندا محجل
ناشر:	انتشارات فرزانگی
صفحه آرای و صفحه بندی:	نادر قلینزاده
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۹۹۴۹۲-۴-۵
نوبت چاپ:	اول
سال نشر:	۱۴۰۰
شمارگان	۵۰۰
چاپ:	تفرید
قیمت:	۸۰۰۰۰ تومان

تمامی حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است. تکثیر و تولید مجدد آن بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

توزیع: کتاب تفرید، تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۶۷۹۰۱ همراه: ۰۹۱۲۵۲۵۱۱۳۶

www.tafrid.ir

پست الکترونیکی: p.farzanegi 96@gmail.com

فهرست

۷.....	مقدمه
۱۳.....	مرلوبوتی، فیلسوف بدن
۱۹.....	مرلوبوتی و پدیدارشناسی
۲۷.....	تجربه زیسته
۳۳.....	ماهیت ادراک
۴۵.....	ماهیت قصدی ادراک
۴۹.....	میدان پدیداری
۵۷.....	بدن چیست؟
۶۷.....	حرکت و مکانمندی بدن
۷۳.....	نظرگاه بدنی
۷۹.....	غیاب بدن
۸۳.....	شاکله بدن
۸۹.....	گوشت
۱۰۱.....	پدیدارشناسی زیبایی شناختی مرلوبوتی
۱۰۷.....	پل سزان و سبک پساامپرسیونیستی
۱۱۵.....	سبک امپرسیونیسم و پست امپرسیونیسم
۱۱۹.....	ویژگی های اصلی سبک امپرسیونیسم
۱۲۱.....	پست امپرسیونیسم

۱۲۳	 ویژگی های عمده سبک پست امپرسیونیسم
۱۲۵	 سزان برای مرلوپونتی
۱۲۹	 دیدن و سبک هنری
۱۳۹	 نقاشی و بدن
۱۵۵	 سخن پایانی
۱۶۱	 منابع
۱۶۶	 نمایه

بدن واسطه کلی ما برای داشتن جهان است.

"The body is our general medium for having a world"

(Merleau-ponty, 2005)

مقدمه

یکی از مفاهیمی که در لابه‌لای نوشته‌های فیلسوفان از آغاز فلسفه تا قرن بیستم به کار رفته است؛ مفهوم «بدن» (Body) بوده است و البته این مفهوم در مقابل مفهوم متضایف و متضادی به نام مفهوم «نفس» (soul) قرار دارد. لیکن با نگاهی اجمالی به دیدگاه فیلسوفان در تاریخ فلسفه (حتی در فلسفه‌های اسلامی ما) در ترازوی سنجش و بررسی دو مفهوم «بدن» و «نفس»، همواره شاهدیم که کفه سنگین ترازو از آن چیزی غیرمادی به نام نفس بوده و کفه سبک (حتی با نگاهی تحقیرآمیز) به بدن تعلق داشت. حال این سوال برای ذهن خواننده خطور می‌کند که چرا چنین شده است؟ اجازه دهید مقدمه این کتاب را از پاسخ به این سوال آغاز کنیم، چون که پاسخ به این سوال اهمیت مفهوم «بدن» (the body) مرلوپونتی را برای خواننده برجسته خواهد ساخت. اگر به مسأله ثنویت نفس و جسم نزد فیلسوفان از یونان باستان تا اوایل قرن بیستم تمرکز بیشتری داشته باشیم، خواهیم دید که در این رابطه همواره به گفته ژاک دریدا یکی از طرفین ثنویت برتر از دیگری بوده است و یقیناً این نفس است که بر جسم یا

بدن برتری یافته است.^۱ درباره غفلت فیلسوفان از بدن کتاب‌هایی منتشر شده^۲ که با مطالعه آنها می‌توان تاحدودی این موضوع را در ابعاد مختلف بررسی و تحلیل کرد؛ لیکن در اینجا از سه جهت می‌توان این برتری را تحلیل کرد: الف) از منظر هستی‌شناختی ب) از منظر معرفت‌شناختی ج) از منظر اخلاقی-دینی. الف) از منظر هستی‌شناختی: طبق نظریه «یادآوری» (recollection) افلاطون، نفس قبل از ورود به کالبد تن در عالم روحانی صاحب دانش و معرفت بود و بعد از هبوط به عالم خاکی و قرار گرفتن در کالبد جسم دانش پیشین خود را به دلیل گرفتار شدن در امر مادی فراموش کرده است؛ ولی چون این جهان سایه جهان مُثُل (world of Ideas) است و بهره‌ای از آن دارد با دیدن این سایه‌ها به یاد آنها می‌افتد. بنابراین، از منظر هستی‌شناختی نفس تقدم وجودی بر بدن دارد و این تقدم وجودی به اشکال مختلف نزد فیلسوفان در تاریخ فلسفه، چه در جهان غرب چه در جهان اسلام، به تعابیر مختلف به عنوان امری مسلم پذیرفته شده است و لذا بدن در برابر نفس ناچیز و گاهی حتی شایسته مضمون پردازی در ذهن فیلسوف دانسته نشده است. سنگ بنای اولیه این تقدم هستی‌شناختی در

۱. اگر از این منظر به فلسفه غرب نگاه کنیم خواهیم دید که نقد دریدا به متافیزیک غربی این است که اندیشه فلسفی و علمی همواره زندانی عناصری دو قطبی بوده است که خود آفریده و بعد پنداشته است که واقعیت دارد. «در متضادهای سنی فلسفی ما نه با همزیستی مسالمت‌آمیز واژه‌های مقابل، بلکه با سلسله مراتب قهرآمیزی روبه‌رو هستیم که در آن یکی از دو واژه از جهت ارزشی یا منطقی یا از جهت‌های دیگر بر دیگری تسلط دارد و در جایگاهی برتر نشسته است» (حقیقی، ۱۳۷۹: ۵۶).

ر.ک: حقیقی، شاهرخ (۱۳۸۱): *گذار از مدرنیته*، نشر آگه، ویراست دوم، تهران

۲. برای مطالعه بیشتر به کتاب زیر مراجعه نمایید:

یونان باستان توسط فیلسوفانی مثل سقراط و افلاطون گذاشته شد و در دوره قرون وسطی فیلسوفان و متکلمان مسیحی با خوار شمردن بدن به قلم فرسایی درباره گناهان ناشی از بدن و امیال آن اهتمام ورزیدند و بدن هر چه بیشتر از دایره توجه فیلسوفان کنار گذاشته شد. در عصر جدید نیز دکارت با طرح ثنویت نفس و بدن شکافی عظیم بین این دو ساحت هستی آدمی ایجاد کرد و بدن را به جانب طبیعت مادی تحت عنوان «شی ممتد» (*res extensa*) به ساحت فیزیک ریاضی فروکاست. جالب است بدانیم که در قرن ۱۸ و ۱۹ این تلقی از بدن نیز وارد حوزه علم پزشکی شد و بدن عینی یا فیزیکی به مثابه «جسد» در اتاق‌های تشریح پزشکان مورد مطالعه و آزمایشات پزشکی قرار گرفت. بنابراین، حتی تا امروز این تلقی دکارتی از بدن به مثابه شی طبیعی در رویکرد علم پزشکی به بدن غلبه دارد؛ هرچند از دهه ۱۹۹۰ به بعد تحت تأثیر کاوش‌های پدیدارشناختی مرلوپونتی شاهد تغییر نگرش به بدن در قالب «بدن زیسته» هستیم.^۱

ب) از منظر معرفت‌شناختی: در کنار رویکرد هستی‌شناختی به بدن که تقدم را به نفس می‌داد، در رویکرد معرفت‌شناختی نیز بدن به مثابه بستر تحقق ادراک حسی منشأ خطا در ادراک حسی (*sense perception*) تلقی می‌گردید. گواه روشن ما باز به فلسفه افلاطون بر می‌گردد. در تمثیل خط تقسیم، فلاطون به این نتیجه می‌رسد که ادراک حسی نه تنها تمام معرفت نیست بلکه معرفت تلقی

۱. یکی از پژوهشگران در حیطه پدیدارشناسی بدن در علم پزشکی درو لدر (Drew Leder) است که کتاب

زیر حاصل کاوش‌های او در این زمینه است:

Leder, Drew (2013) *The Body in Medical Thought and Practice*, Springer Science & Business Media,

کردن آن از پایه بی‌وجه است چون منشأ خطاست. در فلسفه‌های بعد از افلاطون نیز ادراک حسی در تحلیل‌های فیلسوفان از مراتب معرفت یا آگاهی بشر فاقد معرفت یقینی و راستین بوده است. فیلسوفان عصر جدید مثل دکارت در کتاب *تأملات در فلسفه اولی* فرایند شک دستوری خود را از ادراک حسی آغاز می‌کند و دنبال معرفت یقینی است ولی این یقین در ادراک حسی که وابسته به پنج حس بدنی است، حاصل نمی‌شود؛ بلکه در شهود عقلی به دست می‌آید. در فلسفه کانت سلطه امر پیشینی بر امر پسینی و غلبه روح و آگاهی در فلسفه هگل و تعریف پدیدارشناسی به اگولوژی (من‌شناسی یا egology) در کتاب *تأملات دکارتی* هوسرل حاکی از طرد مساله بدن و ادراک حسی از میدان پژوهش معرفت‌شناسی است.^۱ به سخن دیگر، چون به لحاظ معرفت‌شناختی یافتن معرفت یقینی آرزوی اکثر فیلسوفان بوده و این تنها در ذهن یا قلمرو شهودی ذهن امکان‌پذیر است نه در ساحت ادراک حسی بدنی، لذا ادراک حسی کنار گذاشته می‌شود.

ج) *از منظر اخلاقی-دینی*: از منظر اخلاقی و دینی نیز بدن و امیال بدنی از جمله میل جنسی همواره به مثابه منشأ گناه در حبس قرار گرفته و گرایش به بدن و امیال آن تنزل شأن مقام والای انسانی به سطح حیوانی تلقی می‌شده است. بدن همواره باید تابع فرمان و دستور نفس باشد و این از افلاطون تا کانت به اشکال مختلف قویاً مورد تأکید قرار گرفته است. اینکه انسان با رفتن به سمت بدن و

۱. حتی هوسرل در آخر کتاب *تأملات دکارتی* می‌گوید که از خود برون مشو که حقیقت در اندرون توست.

مراد از اندرون ذهن یا روح است نه بدن. ر.ک "هوسرل، ادموند (۱۳۸۱) *تأملات دکارتی*، ترجمه عبدالکریم

رشیدیان، تهران: نشر نی

امیال بدنی به سمت گناه می‌رود، چیزی است که دینداران و علمای اخلاق بر آن مهر تایید می‌زنند و گویی توجه به بدن و امیال بدن منشأ گناه است.

گرچه همان‌گونه که گذشت نفس بر بدن ترجیح دارد اما توجه فلسفه‌های معاصر به بدن تنها به دلیل سه منظر فوق‌الذکر از بدن نیست؛ بلکه کاوش‌های روان‌شناختی روان‌شناسانی مثل برنتانو، تحقیقات مدرن پزشکی پیرامون بدن و ذهن، و از همه مهم‌تر کاوش‌های پدیدارشناختی هوسرل و سارتر و دیگر پدیدارشناسانی مثل لویناس، ظهور فلسفه‌های ذهن در قرن بیستم فضای بحث پیرامون نقش بدن در مباحث فلسفی را پررنگ کرده‌اند. لیکن باید توجه کنیم که در قرن ۱۹ شاهدهیم که مساله بدن در فلسفه شوپنهاور^۱ و نیچه نیز حضور پررنگی دارد که تأثیر این حضور را نباید در مباحث فیلسوفان قرن بیستم دست کم گرفت. بررسی مساله بدن در فلسفه فیلسوفان ذکرشده در این پاراگراف خود کتاب مجزایی را می‌طلبد که این نوشتار فرصت پرداختن به آن را ندارد و تنها به جهت طرح اهمیت مساله بدن این مطالب اشاره شد.

در این کتاب مساله بدن در پدیدارشناسی مرلوپونتی، به عنوان فیلسوف بدن، و تحلیل این موضوع در زیبایی‌شناسی این فیلسوف مورد پژوهش قرار می‌گیرد. همواره در مطالعات خود این مساله برای نویسنده این سطور مطرح بوده که چرا نوعی غفلت از بدن در تاریخ فلسفه رخ داده است در حالیکه انضمامی‌ترین

۱. شوپنهاور می‌گوید که هر عمل راستین اراده من به مثابه حرکتی از بدن من است. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

شوپنهاور، آرتور (۱۳۹۷) جهان همچون اراده و تصور، ترجمه رضا ولی یاری، تهران: مرکز نشر.

دارایی ما به لحاظ وجودی همین بدن ماست. افزون بر این آثار هنری که مصنوع بشرند و بدن و مهارت و حرکات بدنی و ادراک حسی در تکوین آن نقش دارند، غالباً هنر و زیبایی‌شناسی به ذهنیت هنرمند فروکاسته شده است. البته کاوش‌ها و پژوهش‌های مختلفی درباره موضوع بدن در فلسفه مرلوپونتی غالباً به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی صورت گرفته است ولی تازگی این موضوع این کتاب در این است که نسبت آن با زیبایی‌شناسی بسیار کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته است. می‌دانیم که در تحلیل‌های فلسفی پیرامون هنر غالباً بدن و نقش بدن چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد و لذا هنر کلاسیک و مدرن به گفته مرلوپونتی به کنج ذهن و ذهنیت فروکاسته شده و از اینرو نقش بدن در تقویم اثر هنری نادیده گرفته شده است. وقتی به سراغ فیلسوفان هنر از افلاطون تا هایدگر می‌رویم می‌بینیم که تقریباً نقش بدن در فلسفه هنرها آنها کاملاً ناچیز است، از اینرو این غفلت از بدن انگیزه اصلی ماست تا بتوانیم با کمک تحلیل‌های پدیدارشناختی مرلوپونتی از بدن این غفلت از بدن را به نحو پدیدارشناختی برای مخاطب تبیین نماییم.

من بدنم هستم تا آنجایی که صاحب تجربه‌ام.
(Mearlu-ponty, 2002, 151)

مرلوپونتی، فیلسوف بدن

موریس مرلوپونتی (Maurice Merleau-Ponty) (۱۹۰۸-۱۹۶۱)، معروف به فیلسوف بدن، از پدیدارشناسان مشهور فرانسوی یا به گفته پل ریکور بزرگ-ترین پدیدارشناس فرانسوی بعد از جنگ جهانی دوم است که سهم بسیار زیادی در اشاعه پدیدارشناسی پساہوسرلی داشته و این اشاعه نه تنها در حوزه فلسفه بلکه در حوزه هنر (هنرهای تجسمی، فیلم و حتی معماری) و حوزه پزشکی (در تحلیل مفهوم پدیدارشناسانه بدن زیسته) نیز مشهود است. باید بگوییم که مرلوپونتی افق تازه‌ای در فهم واقعیت هستی انسانی و مخصوصاً تجربه زیسته و بدن زیسته (lived body) برای فیلسوفان و محققان در حوزه‌های علمی مختلف باز کرد. او در کتاب *پدیدارشناسی ادراک* (۱۹۴۵) با تمامی اشکال دوگانگی انگاری (ذهن/بدن، عقل/احساس، تجربه‌گرایی/عقل‌گرایی و غیره) در فلسفه‌های مدرن از دکارت تا ہوسرل به مخالف برخاسته و تحت تأثیر ہوسرل و هایدگر تحلیلی پدیدارشناختی از واقعیت «در-جهان-بودن» انسان بر محور تجربه زیسته بدنی ارائه می‌دهد. مرلوپونتی واقعیت بشری را در قالب مفهوم کلیدی خودش یعنی «سوژه بدنمند» تحلیل می‌کند. وی پدیدارشناس

اگزستانسیالیستی است که می‌خواهد به این پرسش جواب دهد که زندگی انسان در جهان چه معنایی دارد و برای پاسخ به این پرسش بحث‌های خردمندانه و بحث برانگیزی ارائه داده که دروازه‌های جدیدی در فلسفه به روی ما گشوده است و همانند فروید، تصورمان از خودمان را کاملاً دگرگون ساخته است. همه این تلاش‌ها با کمک پدیدارشناسی هوسرلی و اگزستانسیالیسم هایدگری ممکن شده است. اما پس از گذشت نیم قرن از انتشار نخستین آثار هوسرل درباره پدیدارشناسی، موريس مرلوپونتی با این ادعا که پدیدارشناسی هنوز در مراحل نخست خود مانده است، اقدام به نگارش اثری با عنوان پدیدارشناسی ادراک حسی می‌نماید تا از این طریق بتواند با نشان دادن ایرادهای آنها، پدیدارشناسی را یک گام جلوتر ببرد (همان ص ۱۳۰).

مرلوپونتی برخلاف اپوخه هوسرلی که رویکرد طبیعی و جهان‌زندگی را داخل پرانتز می‌گذاشت، بر ارتباط بدنی مستقیم با آن تأکید می‌ورزد و در این اثر با انتقاد از نگرش علمی و فلسفی به جهان، ادعا می‌کند که هر نوع شناختی که ما از خودمان و جهان پیرامون داریم بر تجربه مستقیم ما از جهان استوار شده است. لذا ما باید به رویکرد طبیعی برگردیم و در آن بمانیم چرا که ما موجودی طبیعی و از جنس همین جهان طبیعی هستیم. این ادعایی است که مرلوپونتی تا آخر عمر کاملاً به آن پای بند ماند.

موريس مرلوپونتی در سال ۱۹۰۸ در روشفور-سور-فرانسه چشم به جهان گشود. پدرش در جنگ جهانی اول کشته شد و تا سال ۱۹۵۲ در کنار مادرش زندگی کرد. او همیشه دوره کودکی‌اش را دوره‌ای بی‌نظیر توصیف کرده است. او می‌گوید که می‌خواست یک فیلسوف شود و وقتی در سال ۱۹۲۹

مرلوپونتی، فیلسوف بدن ۱۵

وارد اکول نورمال می‌شود با ژان پل سارتر آشنا می‌شود و دوستی با سارتر در تفکر فلسفی او تأثیرگذار بود. مرلوپونتی در دو سخنرانی هوسرل در سال ۱۹۲۹ شرکت کرد و نیز از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ در درسگفتارهای الکساندر کوژو راجع به فلسفه هگل نیز شرکت می‌کرد. اما اساتید او در اکول نورمال لئون برونشویگ و ژرژ گوروویچ بودند. مرلوپونتی اولین کتابش یعنی *ساختار رفتار* (۱۹۴۲) را تحت تأثیر روان‌شناسی گشتالت که بر ماهیت سازمان‌یافته تجربه انسان تأکید داشت منتشر ساخت. در این کتاب روان‌شناسی فیزیولوژیکی دربارهٔ زمان، رفتارگرایی جان واتسون، مطالعات پاولوف دربارهٔ شرطی‌سازی‌ها را که همگی رفتار را نوعی شیء تلقی می‌کنند، به باد انتقاد گرفته است. او مجموعه رفتار انسان را با پاسخ‌های مکانیکی به محرک‌ها قابل تبیین نمی‌داند و بدن را صرفاً مجموعه‌ای از اعضا و جوارح یا اجزا قبول ندارد. او با توسل به روان‌شناسی گشتالت می‌گوید که گشتالت (Gestalt) یا فرم یا ساختار، بخش غیرقابل تقلیل تجربه انسان از جهان است.

مرلوپونتی با شروع جنگ جهانی دوم به عنوان ستوان دوم پیاده نظام وارد ارتش فرانسه شد. در جنگ به دست آلمانی‌ها افتاد و ظاهراً شکنجه نیز شده بود. یک سال بعد در سال ۱۹۴۰ به خاطر آتش بس بین فرانسه و آلمان از اسارت آزاد شد و در سال ۱۹۴۵ که جنگ به پایان رسید در مجله *دوران جدید* که مشترکاً با سارتر تأسیس کرده بودند دربارهٔ ماهیت جنگ مقاله‌ای منتشر ساخت. در این مقاله نظر سارتر که می‌گفت انسان‌ها ذاتاً محکوم به آزادی‌اند را نقد می‌کند. البته مرلوپونتی نیز همانند سارتر مدت کوتاه عضو حزب کمونیست فرانسه بود. مرلوپونتی در آوریل ۱۹۳۹ موفق شد تا از مجموعه گردآوری شده آثار

هوسرل در لوون دیدن کند و توانست در آنجا پاره‌ای از آثار منتشر نشده او چون *بحران علوم اروپایی* و *تأملات دکارتی و پدیدارشناسی/استعلایی* را ببیند. آشنایی او با آخرین نوشته‌های هوسرل باعث شد تا او پدیدارشناسی را در رأس برنامه‌های خود قرار دهد و برای تکمیل طرح خود، که ایجاد ارتباطی بی‌واسطه میان طبیعت و آگاهی است، بهره ببرد. به همین دلیل تحقیق و پژوهش درباره پدیدارشناسی را آغاز کرد و در نهایت کتاب *پدیدارشناسی/ادراک* را که تز دکترای او نیز بود، در سال ۱۹۴۴ تکمیل و یک سال بعد (۱۹۴۵) آن را منتشر کرد؛ اثری که بیشتر به واسطه آن معروف شد و او را از پیشروان اصلی پدیدارشناسان فرانسوی نسل خود قرار داد. وی در آن تفسیری متمایزی از روش پدیدارشناسی ارائه می‌دهد که از یافته‌های روان‌شناسان و عصب‌شناسان دوران خود نیز متأثر است و این امر باعث شده است تا او از اسلاف خود در سنت پدیدارشناسی چون هوسرل، هایدگر و سارتر متمایز باشد؛ زیرا آنها فقط در سطح کلی توصیف و استدلال پیش می‌رفتند، در حالی که مرلوپونتی پیوسته از یافته‌های تجربی و ابداعات نظری علوم رفتاری و زیست‌شناختی و اجتماعی روزگار خویش بهره می‌جست. مرلوپونتی در سال ۱۹۴۵ دانشیار دانشگاه لیون شد و در ژانویه ۱۹۴۸ به مقام استادی رسید. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۵ که سالهای سیاسی اوست، به هنر، سیاست، ادبیات و سینما علاقه پیدا کرد. او از سیاست حزب کمونیست فرانسه دفاع می‌کرد و حتی معتقد بود که نباید اتحاد جماهیر شوروی را محکوم کنیم چون این کار ممکن است به حکومت‌های امپریالیستی کمک کند تا جنبش بین‌المللی کارگران جهان را نابود سازند. کتاب *اومانیزم و خشونت* (۱۹۴۷) دفاعیه‌ای از اتحاد جماهیر شوروی است. اما کتاب

مرلوپونتی، فیلسوف بدن ۱۷

ماجرای دیالکتیک که در سال ۱۹۵۵ منتشر شد بیانگر نارضایتی او از کمونیسم اتحاد جماهیر شوروی است. وی از ۱۹۵۵ به بعد حساب حزب کمونیست شوروی را از مارکسیسم نظری جدا ساخت و به نقد حزب کمونیست پرداخت. از این سال به بعد بین سارتر و مرلوپونتی جدایی فکری در حوزه تفکر سیاسی رخ داد. او همچنین درباره هنر نیز نظریاتی را مطرح کرد. او در مقاله «شک سزان» (۱۹۴۵)، «زبان مستقیم و آوای سکوت» (۱۹۵۲) و «چشم و ذهن» (۱۹۶۰) فلسفه هنر خود را بیان می‌کند. تحلیل پدیدارشناسانه مرلوپونتی از هنر و رابطه آن با بدن و مسأله ادراک حسی در نوشته‌های او تفسیری طبیعت‌گرایانه و رئالیستی از هنر برای خواننده ارائه می‌دهد.

او به نقاشی‌های امپرسیونیستی پل سزان متوسل می‌شود و می‌گوید که سزان در نقاشی‌هایش نمی‌خواست جهان را به تصویر بکشد بلکه می‌خواست بخشی از طبیعت باشد. بطور کلی از آثار مرلوپونتی می‌توان به این نوشته‌ها اشاره کرد: ساختار رفتار، پدیدارشناسی ادراک، جهان ادراک، نثر جهان، مرئی و نامرئی، ماجرای دیالکتیک، مقاله «شک سزان»^۱.

۱. درباره زندگی نامه و آثار مرلوپونتی می‌توانید به کتاب زیر مراجعه کنید:

اصغری، محمد (۱۳۹۹) درآمدی بر فلسفه‌های معاصر غرب: از هوسرل تا رورتی، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

